

نقد منصفانه وهابیت توسط استاد الازهر مصر

شیخ سامی العساله گفت: اهل سنت با استناد به قرآن کریم قائل به جواز و بلکه استحباب توسل به پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) و اولیاء و صالحان هستند و زیارت قبر پیامبر را مستحب می‌دانند.



شیخ سامی العساله گفت: اهل سنت با استناد به قرآن کریم قائل به جواز و بلکه استحباب توسل به پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) و اولیاء و صالحان هستند و زیارت قبر پیامبر را مستحب می‌دانند.

یکی از نکاتی که در نقد اعتقادی و عملکرد گروه‌های افراطی جهان اسلام مانند وهابیت، سلفیت و جنبش‌های افراطی و خشونت آمیز تکفیری مانند داعش، القاعده، النصره و غیره مورد غفلت واقع شده این است که دشمنی این گروه‌ها فقط با شیعیان نیست، بلکه اهل سنت نیز جزء قربانیان آنها و بلکه بزرگ‌ترین قربانی هستند و اعتقادات و عملکرد این گروه‌های افراطی به گونه ای است که موجب بدنامی اسلام و مسلمانان در جهان شده است و این در حالی است که برخی از این جنبش‌ها تلاش دارند خود را به اهل سنت منسوب کنند تا آنها را شریک جنایت‌های خود بگردانند و از طرفی جنایت‌های خود را نوعی تقابل مذهبی میان شیعه و سنی جلوه دهند، اما جهان اهل سنت از همان ابتدا از این گروه‌ها و عملکرد آنها اظهار برائت کرد و نهادهای مختلفی مانند الازهر و سایر علمای اهل سنت با اظهار نظرهای مختلف خود، افراطیون و عملکرد آنها به دور از اسلام دانستند.

شیخ دکتر سامی العساله مسئول بازرسی دینی وزارت اوقاف مصر و از دانش‌آموختگان و علمای الازهر از جمله شخصیت‌هایی است که با تکیه بر آموخته‌های اسلامی خود در الازهر و مذهب اهل سنت در گفتگو با شبکه الکوثر ایران به نقد منصفانه اعتقادات و عملکرد وهابیت می‌پردازد که ترجمه این گفتگو را به نقل از خبرگزاری حوزه در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌دهد.

شیخ العساله در این بخش از گفتگو به بیان اعتقاد اهل سنت درباره توسل به پیامبر و زیارت قبر شریف پیامبر می‌پردازد و نظریه وهابیت در این زمینه را نقد می‌کند.

* تفاوت اهل سنت و وهابیت در زمینه توسل به پیامبر

شیخ سامی العساله با اشاره به تفاوت نظر اهل سنت با وهابیت درباره مسائلی مانند توسل به پیامبر و اهل بیت و اولیاء و صالحان و عرفا گفت: اهل سنت قائل به جواز و بلکه استحباب توسل به پیامبر و اهل بیت و اولیاء و صالحان هستند، زیرا قرآن کریم بر جواز این کار تاکید کرده و فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» [1] (مائده، 35).

* جواز توسل به پیامبر در زمان حیات ایشان

وی افزود: پیش از آنکه به شبهات وهابی‌ها در این زمینه اشاره کنم باید بگویم خداوند متعال ما را به توسل به پیامبر(ص) هم در زمان حیات ایشان و هم پس از وفات ایشان دستور داده و فرموده: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْقَرُوا اللَّهَ وَاسْتَعْقَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» [2] (نساء، 64) و شما می‌دانید که جاؤوک در این آیه مطلق است و شامل زمان حیات و ممات پیامبر می‌شود و از این رو ابن کثیر به عنوان یکی از مراجع وهابی‌ها در تفسیر این آیه می‌گوید: در اینجا حکایت مشهور عتبی را از قول امام ابو نصر ابن الصباغ در کتاب «الشامل» نقل می‌کنم که عتبی می‌گوید: روزی نزد قبر پیامبر ایستاده بودم که یک اعرابی آمد و سمت قبر شریف ایستاد و گفت سلام بر تو ای رسول خدا. من از خدا شنیده‌ام که در قرآن فرموده «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْقَرُوا اللَّهَ وَاسْتَعْقَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» و من نزد تو آمده‌ام تا از گناه خود طلب آمرزش کنم و تو را نزد خداوند، شفیع گردانم و این شعر را خواند: ش

يا خير من دفنت بالقاع أعظمه

فطاب من طيبهنّ القاع و الأكّم

نفسی الفداء لقبر أنت ساکنه

فيه العفاف و فيه الجود و الکرّم

«ای بهترین کسی که استخوان‌هایش در زمین هموار دفن گشته و از بوی خوش آن دشت و دمن خوشبو شده است. جانم فدای قبری که تو در آن آرمیده‌ای، که عفاف و جود و کرم در آن است».

عتبی می‌گوید آن اعرابی رفت و مرا خواب فرا گرفت و در خواب خود پیامبر را دیدم که به من فرمود: ای عتبی به دنبال آن اعرابی برو و به او مژده بده که خداوند تو را آمرزید.

استاد الازهر مصر ادامه داد: این را ابن کثیر نقل می‌کند و علاوه بر این امام قرطبی نیز در تفسیر این آیه روایتی را از امام علی نقل می‌کند که مردی اعرابی سه روز پس از دفن پیامبر آمد و مقداری از خاک قبر شریف پیامبر را بر سر خود ریخت و خطاب به پیامبر گفت: ای رسول خدا این آیه را از تو شنیدیم و حفظ کردیم که «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»، و من اکنون به خود ظلم کرده‌ام و نزد تو آمده‌ام تا از خداوند برایم آمرزش بخواهی. در اینجا امام علی می‌گوید به خدا سوگند هنوز از آنجا نرفته بودیم که صدای پیامبر را شنیدیم که از درون قبر شریف فرمود: ای مرد، خدا تو را آمرزید.

* جواز توسل به پیامبر پس از وفات ایشان

مسئول بازرسی دینی وزارت اوقاف مصر گفت: همچنین اهل سنت به حدیثی از پیامبر اعتقاد دارند که آن را عثمان بن حنیف نقل کرده و ابن تیمیه نیز آن را در صفحه 107 کتاب "قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة" نقل کرده و متأسفانه وهابی‌ها فقط نصف اول حدیث را می‌خوانند و نصف دوم را رها می‌کنند. در این روایت عثمان بن حنیف می‌گوید: نزد رسول خدا بودم که مردی نابینا را نزد پیامبر آوردند که از نابینائی چشمان خود به پیامبر شکایت می‌کرد و پیامبر به او فرمود وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و سپس به سجده برو و در سجده بگو: «اللهم إني أتوسل إليك بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد إني أتوجه بك إلى ربی فی حاجتی لتقضى، اللهم شفعه فی». [6]

عثمان بن حنیف می‌گوید: به خدا سوگند هنوز پراکنده نشده بودیم که این مرد بلند شد و گوئی هیچ گاه نابینا نبوده. وی افزود: تا اینجا نصف اول روایت است که اهل سنت و وهابی‌ها بر آن اتفاق نظر دارند، اما نصف دوم روایت می‌گوید: چند سال از این ماجرا گذشت و در زمان خلافت عثمان خلیفه سوم، عثمان بن حنیف مردی را در راه دید که اندوهگین بود. از او پرسید تو را چه شده؟ آن مرد گفت حاجتی دارم که هرگاه خواستم برای مطرح کردن آن نزد خلیفه بروم، نگهبان مانع من شد و در این هنگام عثمان بن حنیف به آن مرد گفت: به وضو بگو و وضو بگیر و سپس دو رکعت نماز بخوان و سپس به سجده برو پس از چند روز عثمان آن مرد را دوباره دید که خوشحال و شادمان است و هنگامی که از احوال او جویا شد به او گفت خداوند به تو جزای خیر دهد به خدا سوگند اگر تو حاجت مرا به خلیفه نمی‌گفتی برآورده نمی‌شد. عثمان گفت من درباره حاجت تو چیزی به خلیفه نگفته‌ام و در اینجا متوجه شدند که برآورده شدن حاجت او به خاطر توسل به پیامبر بوده و بدین ترتیب نیمه اول این روایت دال بر جواز توسل در زمان حیات پیامبر و نیمه دوم آن درباره توسل به پیامبر پس از وفات ایشان است.

* روایات استحباب زیارت قبر پیامبر(ص) متواتر است

شیخ العسالة خاطر نشان کرد: مشایخ وهابیت مانند بن باز و ابن عثیمین و ابن فوزان و ابن تیمیه و البانی و دیگران تمام احادیثی را که درباره استحباب و جواز روضه شریفه وارد شده جعلی دانسته و آنها را تکذیب می‌کنند و این در حالی است که پیامبر(ص) در این زمینه روایات زیادی دارد که می‌فرماید: «من زارنی بعد وفاتی کنت له شهیدا و کنت له شفیعاً» (هرکس مرا پس از وفاتم زیارت کند، او را می‌بینم و از او شفاعت می‌کنم).

«من زارنی بعد وفاتی فکأنما زارنی فی حیاتی» (هرکس مرا پس از وفاتم زیارت کند گوئی مرا در حال حیاتم زیارت کرده است). وی افزود: روایات فراوان دیگری نیز با این مضمون وجود دارد که این روایات گرچه برخی از آنها ضعیف هستند، اما در کنار هم مجموعه ای را تشکیل می‌دهند که معنای همدیگر را تقویت می‌کنند و باعث می‌شود اگر حدیث ضعیفی هم در میان آنها وجود داشته باشد به حدیث حسن تبدیل شود و از سوی دیگر این روایات فراوان در کنار هم تواتر معنوی را تشکیل می‌دهند که اگر نتواند وجوب زیارت قبر مطهر پیامبر را اثبات کند، استحباب آن را قطعاً اثبات می‌کند و من هم قائل به وجوب این زیارت هستم.

* آیا جنگ‌های وهابی‌ها در طول تاریخ توجیه و مجوز شرعی دارد؟

در ابتدا باید بررسی کرد آیا محمد بن عبدالوهاب یا پیروان او بر جنگ‌هایی که با مسلمانان داشته اند نام غزوه و غزوات گذاشته اند یا نه؟ من به دنبال پاسخ این سؤال گشتم و متوجه شدم آنها معرکه‌ها و نبردهای خود با مسلمانان را غزوه نامیده اند. استفاده از کلمه غزوه توسط وهابی‌ها در اینجا بار معنایی دارد و اولین معنایش همان است که محمد بن عبدالوهاب بارها تکرار کرد و گفت: من دین جدیدی برای شما آورده‌ام. با صرف نظر از دین جدید و عقاید تجسیمی آن، کلمه غزوه به جنگ‌هایی گفته می‌شود که خود پیامبر در آنها حضور داشته و فرمانده بوده و در الازهر درباره فرق میان غزوه و ثریه به ما آموخته اند که غزوه جنگی است که با حضور و فرماندهی پیامبر(ص) صورت گرفته و ثریه جنگی است پیامبر لشکری را به جنگ فرستاده، اما ایشان در آن جنگ شرکت نداشته و این یک فاجعه بزرگ است که وهابی‌ها بخواهند جنگ‌های خود را غزوه بنامند، زیرا گوئی خود را به منزله پیامبر(ص) فرض کرده اند و کار به اینجا ختم نمی‌شود، بلکه می‌بینیم در این نبردها نامه‌هایی به کشورها و مناطق شرق و غرب فرستاده اند و این اقدام نیز در واقع تقلید از اقدام پیامبر(ص) هنگام بعثت است که به پادشاهان و ملوک جهان و منطقه نامه نوشت.

حال که وهابی‌ها جنگ‌های خود را غزوه می‌نامند و به کشورهای جهان نامه می‌نویسند، گوئی خود را در جایگاه پیامبر(ص) فرض کرده اند و این خطرناک‌ترین بخش در جریان وهابیت است و از دیگر اعتقادات آنها خطرناک‌تر است، چون مبتنی بر

تکفیر دیگران و سپس وجوب کشتار آنها می‌باشد که اینک اکنون هم شاهد این فاجعه هستیم و باید کسی جلوی این گروه بایستد و از ریخته شدن این همه خون انسان‌های مسلمان بی‌گناه جلوگیری کند و من هم در راه بیان حقیقت، از سرزنش‌ها باکی ندارم و ما اکنون در مصر و سوریه و عراق با این گروه‌ها روبرو هستیم و متأسفانه می‌بینیم در حال گفتن تکبیر و لا اله الا الله سر از تن انسان‌ها جدا می‌کنند، اما باید در برابر این فکر خونبار بایستیم و با آنها مبارزه کنیم.

در ادامه پاسخ به سؤال شما باید بگویم و درباره این فکر و رفتار خونبار چیزی نمی‌توان گفت جز اینکه اصرار بر کشتار انسان‌ها و جنایت است و راه برخورد با آنها را هم خداوند در قرآن فرموده که: «إِذَا جَاءَ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يُسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلُّوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْقَلُوا مِنَ الْأَرْضِ» [4]. (مائده، 33).

ومن تعجب می‌کنم و متأسفم که در دینی مانند اسلام که دین زیبایی و رفت و مهربانی است، چنین جنایت‌هایی رخ می‌دهد و سر از تن انسان‌ها جدا می‌شود در حالی که خداوند به صراحت قتل انسان‌ها را حرام دانسته و با صراحت در قرآن کریم این گناه را از کبائر دانسته است.

* آیا علمای معاصر محمد بن عبدالوهاب با او مخالفتی داشته اند؟

در واقع این دسته از علما زیاد هستند و من 120 کتاب سراغ دارم که نویسندگان آنها در آن به مخالفت با نظریات وی پرداخته اند و به نظرم اولین کسی که از علمای معاصر محمد بن عبدالوهاب با او مخالفت کرده پدر و برادرش سلیمان هستند که از او و افکارش برائت جستند.

سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب در کتاب "الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية" به رد افکار و نظریات محمد بن عبدالوهاب می‌پردازد. کتاب دیگر در این زمینه "الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع و الزندقة" است اثر ابن حجر الهیثمی که کتابی ارزشمند در رد افکار منحرف ابن عبدالوهاب است. همچنین کتاب "الدرر السنية في الرد على الوهابية" تالیف زینی دحلان. همچنین کتاب "مفاهیم يجب أن تصحح" اثر دکتر محمد بن علوی المالکی و کتاب "ایها القرنیون هلا فقهتم"، کتاب "اسلام الصوفیة هو الحل لا اسلام الخوارج" اثر سید عزالدین ماضی ابی العزائم و کتاب‌های فراوان دیگری که امکان ذکر آنها نیست و علاوه بر این کتاب‌ها جزوه‌ها و رساله‌های کوچکی نیز در مخالفت با محمد بن عبدالوهاب نوشته شده که توسط کمیته پژوهش‌های اسلامی طریقت عزمیه مصر نوشته شده و اکنون موجود و در دسترس است.

* آیا پیامبر اصحاب خود و مسلمانان را می‌کشت؟

وهابی‌ها در تایخ خود

* اصرار دارند در جنگ‌های خود از واژه غزوه استفاده کنند. تفاوت این جنگ‌ها با جنگ‌های پیامبر چیست؟

این سؤال خطاب به وهابی‌ها باقی می‌ماند که حال که شما جنگ‌های خود با مسلمانان و موحدان را غزوه می‌نامید، آیا پیامبر اصحاب خود و مسلمانان را می‌کشت؟ همه می‌دانیم که در زمان پیامبر (ص) افراد منافقی بودند که در واقع کافر بودند، اما در ظاهر ادعای اسلام می‌کردند و شهادتین را به ظاهر بر زبان جاری می‌کردند و خداوند هم در سوره‌های متفاوت قرآن کریم این افراد را برای پیامبر توصیف کرد و حتی یک سوره کامل به نام منافقون نازل کرد و پیامبر به واسطه علم الهی این افراد را می‌شناخت و با این حال حتی یک نفر از آنها را نکشت با اینکه این افراد علاوه بر اینکه کافر بودند، با پیامبر هم دشمنی می‌کردند و ایشان را آزار می‌دادند و اصحاب هم از پیامبر اجازه می‌خواستند که این افراد را بکشند، اما پاسخ پیامبر همیشه این بود که نمی‌خواهم گفته شود محمد اصحاب خود را می‌کشد و از این رو خداوند به او فرمود: «ولا تقولوا لمن ألقى اليكم السلام لست مؤمنا» (نساء، 4). خداوند بدین گونه می‌خواهد مانع کشتن افرادی بشود که به مسلمانان سلام می‌کنند و پیامبر هم فرمود من مامور هستم با دشمنان خود در مکه بجنگم تا زمانی که بگویند «لا اله الا الله و محمد رسول الله» و در این هنگام جان آنها محفوظ است و حساب آنها با خداوند است.

علاوه بر این علمای مسلمان می‌گویند تمام غزوات پیامبر بدون استثنا برای دفاع بوده و هجومی نبوده و هدف آنها هم کشتار نبوده به گونه ای که تعداد تمام کفاری که در غزوه‌های پیامبر توسط مسلمانان کشته شده اند اندک است و با تعداد کشته شدگان یکی از حملات تروریست‌های تکفیری به مسلمانان برابری می‌کند و تازه تکفیری‌های داعش، مسلمانان را می‌کشند نه کفار را. علاوه بر این پیامبر از کشتن کفار هم خوشنود نبود و دوست داشت جان انسان‌ها حفظ شود، اما برای دفاع از خود و مسلمانان ناچار به این جنگ‌ها بود و این همان جهاد حق است، چون جهاد دفاعی است، اما چیزی که تکفیری‌ها به آن جهاد می‌گویند، جهاد باطل است و مشروعیت ندارد.

* حکمتی که خداوند در تبلیغ اسلام به ما دستور داده کجای جنگ‌های محمد بن عبدالوهاب قرار دارد؟

علما در تعریف جهاد گفته‌اند جهاد به معنای تلاش در حد توانائی و بذل مال و جان در راه خدا و علیه دشمنان خدا و علیه کفار است، پس جهاد حق، جهادی است که میان دو گروه مجاهد فی سبیل الله و گروه کافر باشد و قرآن کریم نیز در غزوه بدر به این واقعیت اشاره می‌کند و می‌فرماید: «قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنِيتِ الثَّقَيْنِ لِقَاتِ الْفِتْنَةِ وَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأَى الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ» [5].

خداوند متعال می‌فرماید «ادع الی ربك بالحكمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن». حکمتی که خداوند در تبلیغ اسلام به ما دستور داده کجای جنگ‌های محمد بن عبدالوهاب قرار دارد؟

* پیروان ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب جنایت‌های زیادی را به نام دین انجام دادند

واقعیت این است که خداوند متعال درباره مسلمانان فرموده «وَكذلك جعلناكم امة وسطا» یعنی امتی معتدل و برتر که دارای حکمت است و از افراط و تفریط به دور است؛ نه مانند یهودیان باشند که پیامبران خود را بکشند و نه مانند غالیان باشند که برای پیامبران مقام خدائی قائل باشند. اسلام این گونه است و مسلمانان نیز باید همین گونه باشند که خداوند متعال از ما خواسته، اما از آغاز اسلام گروه‌هایی که البته تعداد پیروان آنها زیاد نیست پیدا شدند که از این مسیر خارج شدند و خوارج، پیروان ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب از این دسته هستند و در دین خداوند بدعت ایجاد کردند و اشتباهات و جنایت‌های زیادی را به نام دین انجام دادند و آن را به پیامبر نسبت دادند در حالی که پیامبر مسلمانان را نکشت، بلکه پیامبر مردم را با حکمت و موعظه حسنه به اسلام دعوت می‌کرد، اما جنایت‌های تکفیری‌ها و کشتار مسلمانان و غیر مسلمانان توسط آنها فاصله زیادی با حکمت دارد.

در اینجا برای شما متن مقدمه ابن خلدون را برای شما قرائت می‌کنم؛ چراکه ابن خلدون هم از تاریخ خونبار اعراب متأثر است و چنین می‌گوید [6]:

اعراب بیشتر از همه انسان‌ها به دنبال تخریب و ویرانی هستند و نیازمند بهانه‌ای دینی هستند که با تکیه بر آن بتوانند خون انسان‌ها را بریزند و اموال و سرزمین‌ها را غارت و تصاحب کنند و به این جنایت‌ها مشروعیت ببخشند. همچنین عباس محمود العقاد اندیشمند مصری در کتاب خود "اسلام در قرن بیستم" می‌گوید: «شیخ سلیمان بن عبدالوهاب سرسخت‌ترین مخالفان محمد بن عبدالوهاب برادر خود بود و می‌گفت: اعمال و اقداماتی که وهابی‌ها آن را کفر و الحاد می‌دانند و به خاطر آن مسلمانان را می‌کشند در دوره‌های ائمه و بزرگان اسلامی و سلف صالح هم رواج داشت. مسلمانان پیش از آنها نیز اهل توسل و زیارت قبور و تبرک به قبور اولیاء و صالحان بودند، اما هیچ روایتی نیست که سلف صالح و بزرگان اسلام این افراد را کافر یا مرتد خطاب کرده باشند و هیچ کدام از بزرگان اسلام علیه این افراد اعلام جهاد نکرده و سرزمین آنها را بلاد شرک و کفر ندانسته» و بدین ترتیب برداشت وهابی‌ها از کفر و شرک، هر چیزی است که مخالف اعتقادات آنها باشد و توجهی به این سخن خداوند متعال ندارند که فرمود: هرکس مؤمنی را عمداً بکشد، جزای او این است که برای همیشه در جهنم بماند و خشم و لعنت خدا شامل حال او خواهد شد و برای او عذابی بزرگ آماده کرده است» (نساء، 93). پی‌نوشت‌ها:

- [1]. ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله ای برای تقرب به او بجوئید.
- [2]. و اگر به هنگامی که مرتکب گناهی شدند نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود، خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند.
- [6]. صحیح ترمذی، ج 5، کتاب الدعوات، ب 119، ش 3578؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 441، ش 1385؛ مسند احمد، ج 4، ص 138؛ مستدرک حاکم، چاپ بیروت، ج 1، ص 313، کتاب صلوٰۃ التطوع
- [4]. کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی‌خیزند، و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، (و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند)، فقط این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته گردند؛ یا (چهار انگشت از) دست (راست) و پای (چپ) آنها، بعکس یکدیگر، بریده شود؛ و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آنها در دنیا است؛ و در آخرت، مجازات عظیمی دارند.
- [5]. در دو گروهی که (در میدان جنگ بدر) با هم رو به رو شدند، نشانه (و درس عبرتی) برای شما بود: یک گروه، در راه خدا نبرد می‌کرد؛ و جمع دیگری که کافر بود، (در راه شیطان و بت)، در حالی که آنها (گروه مؤمنان) را با چشم خود، دو برابر آنچه بودند، می‌دیدند. (و این خود عاملی برای وحشت و شکست آنها شد.) و خداوند، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، با یاری خود، تأیید می‌کند. در این، عبرتی است برای بینایان
- [6]. مقدمه ابن خلدون، جزء 12، ص 125.